



پروشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی

آنها دو نفر بودند که اواخر سی سالگی خود را طی می کردند و زن و شوهر به نظر می آمدند. آن دو روی نیمکت روبه روی ما در یک رستوران کوچک نشسته بودند و شام می خوردند. مرد صورتی گرد و غرورآمیز داشت که عینکی روی آن بود. زن زیبایی رو به زوالی داشت و کلاه بزرگی بر سر گذاشته بود. هیچ چیز چشمگیری در آنها دیده نمی شد، هیچ چیز خاصی قابل مشاهده نبود، اما در پایان غذایشان، ناگاه معلوم شد که این یک جشن بوده - در واقع جشن تولد شوهر، که زن برای کمی خافلگیر کردن او ترتیب داده بود.

یک کیک جشن تولد کوچک اما درخشان، جشن خافلگیر کننده را شکل داده بود. شمع صورتی رنگی نیز در وسط کیک روشن بود. سر پیشخدمت کیک را آورد و پیش روی شوهر قرار داد و همزمان با آن ارکستر ویولن و پیانو آهنگ «تولدت مبارک» را اجرا کردند و زن با غرور محجوبانه ای به جشن کوچکش، شادمانه لبخند می زد. گروهی از مردم که در

ماندم. وقتی در نهایت دوباره به آنجا نگاه کردم، او داشت گریه می کرد، به آرامی، با دلی شکسته و نومیدانه، برای خودش زیر جذائیت لبه بزرگ بهترین کلاهش گریه می کرد.

داستان کوتاه «جشن تولد» نوشته کاترین براش از سه قسمت کوتاه تشکیل شده است. در قسمت اول زمینه و زمان و مکان داستان توصیف می شود. در قسمت دوم که میانه داستان است، اتفاقات اساسی به وقوع می پیوندد و در قسمت آخر، نتیجه نهایی داستان مشخص می شود.

در نقد فمینیستی و اساساً در ادبیاتی که به زن می پردازد، زن نقشی اساسی و برابر با مردان دارد. برخلاف ادبیات مردسالارانه که در آن زن را به صورت تابع نشان می دهند، در ادبیات زنانه نقش زن، فاعلی (کارساز) است. تعریف زن نه به معنی غیر مرد که به عنوان شخصی به کار می رود که دارای امیال، آرزوها و درونیات منحصر به فردی است. این ویژگیها حتی در زنان هم مشابه نیستند و بنابر تجربیات زیست شناختی (از قبیل زایمان،

اثر کاترین براش
Catherin Brush

داستان کوتاه «جشن تولد» نقد فمینیستی

عواطف و ...) مختلف، گونه های متفاوت و متمایز شخصیت زن به وجود می آید؛ به عبارت بهتر، از آنجا که هر زن در طول زندگی اش تجربیات مختلف و منحصر به فردی را که به دلایل زیست شناختی و زیست روانی در همه یکسان نیست، از سر می گذرانند، پس طبیعی خواهد بود که هر کدام از آنها از امیال، درونیات و آرزوهای خصوصی مربوط به خودشان برخوردار باشند؛ بنابراین همان طور که در این داستان شاهدیم زن نقش محوری دارد و تصویر ارائه شده از مرد تصویری کلیشه ای و عمومی است که می تواند شامل حال همه مردان شود (همان تصویر کلیشه ای که مردان در ادبیات مردسالارانه از زن نمایش می دهند).

«مرد صورتی گرد و غرورآمیز داشت که عینکی روی آن بود.

رستوران بودند سعی کردند با کف زدن آرام، مراسم جشن را همراهی کنند. به ناگاه مشخص شد که اتفاقی رخ داده است چرا که شوهر خوشحال نشده بود بلکه شدیداً رنجیده خاطر شده بود و از زنش به سبب این رنجیدگی خاطر عصبانی بود.

به مرد که نگاه می کردی و این صحنه را می دیدی پیش خود فکر می کردی «اوه، حالا که وقت عصبانی شدن نیست!» اما او عصبانی بود، و به محض آنکه کیک کوچک روی میز گذاشته شد و ارکستر قطعه «تولدت مبارک» را به پایان برد، و توجه عموم از زن و مرد سلب شد، من دیدم که مرد زیر لب چیزی به زن می گوید؛ چیزی تحقیرکننده، سریع، خشن و دردناک. احتمالاً من قادر نبودم به زن نگاه کنم، بنابراین به ظرف غذایم خیره شدم و مدتی طولانی - هرچند نه خیلی طولانی - منتظر



● ابوالفضل حرّی

سنّی بر زن تولد

زن برخلاف مرد گشاده رو و طبیعی به نظر می‌رسد. او مانند هر زن حساس و دقیق دیگری که برای خانواده و شوهرش ارزش قائل است، جشن کوچکی را در روز تولد شوهرش ترتیب داده است و این یکی از تصاویر مثبت از زن در ادبیات زنانه است که وی را شخصی معرفی می‌کند که با امور جزئی و ظاهراً بی‌اهمیت مثل روز تولد شوهرش، سرد و خنثی برخورد نمی‌کند بلکه برایش مهم است که این روز را به یاد شوهرش آورد و غیر مستقیم اهمیت و جایگاه ویژه خودش را گوشزد کند و البته در اینجا این تذکر یکی از دلایل خشم شوهر می‌شود که بعداً بدان خواهیم پرداخت.

بنابراین زن از نظر ساختار وجودی و از نظر خصوصیات زیست‌شناختی از آنجا که با مرد تفاوت‌های زیادی دارد، خیلی به

زن زیبایی رو به زوالی داشت و کلاه بزرگی بر سر گذاشته بود. « صفات بهینه‌ای که راوی (و بعداً خواهیم گفت که او هم زن است) در مورد مرد و زن به کار می‌برد، به روشنی موارد اختلاف آن دو را بیان می‌کند: صورت گرد و غرورآمیز مرد در همین اولین مرحله، وی را آدمی خشک، رسمی و نفوذناپذیر معرفی می‌کند و عینک روی صورتش آشکارا گواهی می‌دهد که او همه چیز - حتی زنش - را نه مستقیم که از پشت شیشه‌های عینکش می‌بیند. عینک در اینجا ابزاری است برای ایجاد فاصله بین زن و مرد که در نهایت سبب می‌شود مرد اجازه نیابد احساسات واقعی زنش را درک کند. و اما زیبایی رو به زوال زن دلیل این مدعاست که او زنی جاافتاده، متین و موقر است و کلاه بزرگش نشانه‌ای از شخصیت متین و سعه صدر اوست. بنابراین

جزئیات و امور ظریف و حساس توجه نشان می دهد پس برایش مهم خواهد بود که کیک کوچک باشد از آنجا که جمع دو نفری شان کوچک و جمع و جور و خودمآنی است. و شمی صورتی که رنگش نشانه شادابی، زنده دلی، عشق، نیرو و امید می تواند باشد، در وسط کیک قرار بگیرد. نکته مهمی که باید در اینجا بدان اشاره کرد این است که راوی / نویسنده با ذکر این جزئیات از تصویر کلیشه ای و غباراندود زن در ذهن خواننده، غبار روی کرده، به اصطلاح از آن آشنایی زدایی می کند. این خود گواه دیگری بر اهمیت مقام زن در آثار فمینیستی است.

زن همه برنامه ها را از پیش مهیا کرده است: کیک را سفارش داده، رنگ شمع وسط آن را انتخاب کرده، ارکستر را جهت اجرای آهنگ «تولدت مبارک» برای شوهرش آماده کرده و همه چیز برای شروع جشن تولد آماده است. ولی راوی می گوید اتفاقی افتاده است و آن این است که شوهر از برنامه جشن خوشحال نشده و از زن عصبانی است. این امر طبیعی جلوه می کند چرا که او با آن صورت گرد و غرورآمیز و با عینکش هرگز قادر نخواهد بود که احساسات پاک و بی آرایش زنش را درک کند. اما، زن به جرم کدام گناه محکوم بدین امر شده است؟ آیا گناه زن چیزی جز عواطف و احساسات پاک اوست؟ مسلماً نه! علت را باید در تصویر کلیشه ای زن در کل تاریخ ادبیات بررسی کنیم. کاری که از حوصله این بحث بیرون است ولی آیا دلیل مرد چیزی جز قدرت مطلق و تسلط بی چون و چرایش بر زن است؟ و آیا دلیل عصبانیت مرد این نمی تواند باشد که زنش برای چند لحظه به قدرتی همپای قدرت و نیروی او رسیده و توانسته در برابرش عرض اندام کند و او را با این جشن کوچکش، هرچند ناخودآگاه برای لحظاتی از سریرسالاری به زیر بکشد؟ آیا عصبانیت مرد جز غرور جریحه دار شده اش دلیل دیگری هم می تواند داشته باشد؟

در ادامه داستان و در قسمت آخر راوی خطاب به مرد می گوید: «اوه، حالا که وقت عصبانی شدن نیست». به عبارت دیگر حالا و در این وقت جشن تولدش که نباید عصبانی باشد. این جمله و جمله دیگری که بعداً ذکر می کنم از جمله شواهدی هستند که ثابت می کند راوی / نویسنده هر دو زن هستند. چرا که فقط زنان هستند که ممکن است در مقابل عصبانیت یک مرد واکنشی با جمله بالا ابراز دارند. به هر جهت مرد عصبانی است و باید جبران مافات کند و بر آن سریر از دست رفته اش بار دیگر جلوس کند. راوی می گوید: من دیدم که مرد زیر لبی چیزی به زن گفت: چیزی تحقیرکننده، سریع، خشن و دردناک. طوری که او دیگر قادر نبود به آنها نگاه کند و این جمله خود دلالت بر زن بودن راوی / نویسنده می کند زیرا این زنانند که ممکن است طاقت شنیدن حرفهای تحقیرکننده را نداشته باشند. بنابراین مرد ظاهراً آریکه قدرت را بازمی یابد ولی احساسات جریحه دار شده زن چه خواهد شد؟

«او داشت گریه می کرد، به آرامی، با دلی شکسته و نومیدانه. برای خودش زیر جذابیت لبه بزرگ بهترین کلاهش گریه می کرد.»

آیا زنان در این طور مواقع که نمونه هایش هم کم نیست جز گریه، گریزی دیگر هم دارند؟ تاریخ ادبیات جواب شما را خواهد داد!

سؤال تلخ آخر این است که آیا احساسات جریحه دار شده این زن و زنان دیگر ترمیم خواهد شد و آیا سرنوشت محتوم زن در باب ستم کشیدگی در ادبیات تغییر خواهد کرد؟!

بنابراین در مجموع نقد فمینیستی جنبشی است که خواستار حقوقی برابر زنان با مردان حداقل در ادبیات است. پیشروان این جنبش معتقدند که زن نه به عنوان غیر مرد بلکه به عنوان یک شخص، با تجارب منحصر به فرد دارای اهمیت است.